

زندگی به مثابه نگارش

محمد جواد قدوسی، جلسه ۴

شغل لعنتی، ۵ آذر ۹۸

دورترین و ناآشناترین و نامأنوسترین شغلی را در نظر بگیرید، که می‌توانید تصورش را بکنید. کاری که نه به آن علاقه دارید و نه فکر می‌کنید که برای آن ساخته شده‌اید؛ و کوچک‌ترین ارتباطی به شخصیت و زندگی و تحصیلات و توانایی‌های شما ندارد. دورترین مسؤولیت اجتماعی. مهم نیست که مسؤولیت بزرگی است یا مسؤولیت کوچکی. مهم این است که از دورترینی باشد که می‌توانید تصورش را بکنید. مسؤولیتی که اگر بهترین مزایا از نظر مالی و اجتماعی به شما داده شود تا آن را بپذیرید، باز هم نمی‌توانید آن را بپذیرید. و هیچ نوع توانایی و مهارتی در انجام فنون آن ندارید. یک مسؤولیت اجتماعی با تمام جزئیاتش.

حالا شب هست و شما در خواب این مسؤولیت را به شما نشان می‌دهند یا دیده می‌شود. و به شما گفته می‌شود شما امکان و توانایی انجام هر کاری را دارید به شرط آن‌که نسبت به آن اطمینان داشته باشید و ایمانتان را از دست ندهید. نشدنی‌ترین کارها و سخت‌ترین مهارت‌ها، برای شما به راحتی فراهم است. فقط باید به آن ایمان داشته باشید. در ساعات پایانی شب و در ادامه همین خواب، به شما گفته می‌شود تا یکی دو ساعت دیگر از خواب بیدار می‌شوید و بیداری شما همراه با همین مسؤولیتی است که در نظر گرفته بودید. بعد از بیداری شما دقیقاً در همان‌جا هستید. با همه جزئیاتش؛ بدون هیچ کم و کاستی! این بیداری همراه با عمر جدیدی است که به این شکل به شما داده می‌شود. تا یکی دو ساعت دیگر بیدار می‌شوید و کارتتان را آغاز می‌کنید. اما دو شرط برای انجامش وجود دارد که باید به آن دو شرط پایبند باشید. شرط اول این است که در حین انجام آن کار حتی برای یک لحظه به این فکر نکنید که چطور این کار را انجام بدهید. فقط انجامش بدهید و هیچ‌چون و چرایی نکنید! شرط دوم این‌که آن کار را با نشاط انجام دهید. با یک شادی زائد الوصف. آن‌قدر از بابت آن کار باید خوشحال باشید؛ تا این حد که قبل از رفتن به سر کارتتان برای خودتان از شدت شادی یک ربع، ده دقیقه فقط می‌رقصید؛ و بعد از اتمام آن کار در طول روز هم همین‌طور! چیزی تا لحظه بیداری باقی نمانده است.

تا دقایقی دیگر بیدار بشوید؛ و این کار را تجربه کنید؛ و ماحصل آن را بنویسید.